



فصلنامه مطالعات فقه اقتصادی، سال دوم، شماره دوم، تابستان ۱۳۹۹

بررسی امکان توکیل در عزل و استعفای وکیل

احمد اسفندیاری^{۱*}^{*} .دکتری تخصصی، عضو هیأت علمی، گروه حقوق خصوصی، واحد ساری، دانشگاه آزاد اسلامی، ساری، ایران.

اطلاعات مقاله:

نوع مقاله: پژوهشی

صفحات: ۷۱-۸۲

سابقه مقاله:

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۲/۰۲

تاریخ اصلاح: ۱۳۹۹/۰۳/۰۷

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۳/۲۶

تاریخ انتشار: ۱۳۹۹/۰۴/۰۱

واژگان کلیدی:

عزل، استعفاء، توکیل.

نویسنده مسوول:

احمد اسفندیاری

آدرس پستی:

ایران، ساری، دانشگاه آزاد اسلامی

تلفن:

00000000000

کد ارکید:

0000-0003-2555-2293

پست الکترونیک:

esfandiari_ahmad@yahoo.com

چکیده

زمینه و هدف: یکی از اعمال حقوقی که موکل می‌تواند آن را انجام دهد، عزل وکیل است و در عوض، وکیل نیز می‌تواند استعفاء دهد با این حال، وکالت دادن به دیگری برای عزل وکیل از سوی موکل و یا استعفاء از سوی وکیل در فقه و حقوق مدنی، مورد ابهام است.

مواد و روش‌ها: این تحقیق از نوع نظری بوده روش تحقیق به صورت توصیفی تحلیلی می‌باشد و روش جمع‌آوری اطلاعات بصورت کتابخانه‌ای است و با مراجعه به اسناد، کتب و مقالات صورت گرفته است.

ملاحظات اخلاقی: در تمام مراحل نگارش پژوهش حاضر، ضمن رعایت اصالت متون، صداقت و امانتداری رعایت شده است.

یافته‌ها: برخی فقها بدون اینکه متعرض امکان توکیل در عزل وکیل یا استعفای او شده باشند، ماهیت عزل را فسخ وعدهای دیگر، آن را رجوع از اذن معرفی نمودند و گروهی دیگر، ضمن اعلام اصل قابلیت توکیل اعمال حقوقی، فسخ و رجوع را اصولاً در زمره امور قابل توکیل به شمار آوردند.

نتیجه‌گیری: اگرچه امکان توافق صریح در توکیل برای عزل را می‌توان از دیدگاه‌های فقهی و دکتترین مبتنی بر قانون مدنی، استنباط نمود ولی دادن اجازه تعیین وکیل به دیگری، مستلزم توکیل در عزل و استعفای وکیل نیز نمی‌باشد و در این مورد باید از قرائن موجود در قرارداد وکالت آن را استنباط نمود.

مقدمه

اگرچه هر کسی که دارای اهلیت قانونی باشد، می‌تواند تمام اعمال حقوقی مربوط به خود را شخصاً اعمال نماید اما در بسیاری از موارد ممکن است برای انجام اعمال حقوقی، دیگری را نایب خود قرار دهد. چنین عملی، وکالت نام دارد. به همین جهت برخی فقها آن را نیابت در تصرف نامیده‌اند (عاملی، ۱۴۱۲: ۱۴۴) و ماده ۶۵۶ قانون مدنی نیز بر آن صحنه گذاشته است: «وکالت، عقدی است که به موجب آن، احد طرفین، طرف دیگر را برای انجام امری، نایب خود می‌نماید». عزل وکیل و استعفای او از جمله اموری است که درباره آنها کتاب‌ها و مقالات بسیاری نوشته و مطالب زیادی گفته شده است اما در این مورد که آیا عزل و استعفای وکیل، قابلیت توکیل به دیگری را دارد یا خیر؟ تاکنون نه تنها تحقیق جامعی انجام نشده است بلکه حتی در لابلای عبارات فقها و نویسندگان حقوقی نیز - که کتاب‌های مستقلی در باب وکالت تألیف نمودند یا مباحث مفصلی را با تمام فروعات در این موضوع ارائه دادند- دیده نمی‌شود. در عبارات قانون مدنی و قانون آیین دادرسی مدنی و سایر قوانینی که درباره وکالت و اختیار عزل وکیل از سوی موکل و استعفای وکیل، تدوین و تصویب گردیده است، در این خصوص صریحاً مطلبی وجود ندارد. در روایتی عملی دادگاهها نیز درباره این موضوع نفیاً یا اثباتاً چیزی مشاهده نمی‌گردد.

مفهوم شناسی و مبانی نظری موضوع

برای نیل به نتایج، بعد از بیان مفاهیم و مفردات موضوع، امکان توکیل در عزل و استعفا و مبانی هر کدام مطرح می‌شود:

۱- مفهوم شناسی واژگان

از آنجایی که برخی واژگان به کار رفته در این مقاله در شناسایی منظور نگارنده، نقش اساسی دارند، ارائه بیان مختصری در مورد آنها مفید به نظر می‌رسد:

۱-۱ مفهوم توکیل

توکیل در لغت مصدر باب تفعیل از ریشه وکل به معنای انابت، وکالت دادن، وکیل کردن و وکیل گردانیدن (انصاری و طاهری، ۱۳۸۸: ۷۵۳/۱) برگماشتن، وکیل کردن کسی را (معین، ۱۳۷۵: ۱۱۷۵/۲) کسی را وکیل خود وکیل کردن ... نیابت به کسی دادن در مسائل مدنی (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۶: ۱۴۶۶/۲) و گاهی نیز عبارت توکیل در مواردی به کار می‌رود که وکیل در امری به ثالث وکالت دهد که در این صورت به آن «توکیل وکیل» گفته می‌شود (جعفری لنگرودی، همان).

۲-۱ مفهوم عزل

برخی لغت نویسان، عزل را به برکنار کردن، از کار بازداشتن، بیکار کردن (عمید، ۱۳۹۳: ۸۶۳) یک سو نمودن و جداکردن، بیکار کردن، از کارانداختن، از کار برکنار کردن مقابل نصب (دهخدا، ۱۳۷۷: ۱۳۹۹/۱۰) معنی نمودند. در اصطلاح حقوقی، عزل، به سلب سمت مأمور دولت یا وکیل و نایب و نماینده قانونی از طرف کسی که آن سمت را اعطا نموده ... اطلاق شده است (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۲: ۴۵۱) و همچنین عزل به ازاله سمت وکیل یا وصی... (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۸: ۲۵۳۶/۵) نیز تعریف شده است.

۳-۱ مفهوم استعفاء

در کتاب‌های لغت، استعفاء به طلب عفو کردن، عفو خواستن و خواهش رهایی و آزادی از کار و خدمت کردن معنی شده است (عمید، ۱۳۹۳: ۱۲۸) معاف کردن تکلیف خواستن، معاف کردن خواستن، استدعای کناره‌گیری از شغل،... خود را خلع کردن (دهخدا، ۱۳۷۷: ۱۸۳۳/۲). یکی از نویسندگان حقوقی درباره استعفاء این تعریف را ذکر کرده است: «عملی که به موجب آن شخصی که در مؤسسه دولتی یا ملتی یا وابسته به دولت، سمتی را دارا می‌باشد، تقاضای ترک آن را می‌نماید» (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۲: ۴۰).

توجیه باشد. منظور از مبانی نظری، تبیین عقلانی و موجه سازی امکان توکیل در عزل و استعفای وکیل می‌باشد.

۲-۱ دیدگاه رجوع بودن عزل و استعفاء

عده‌ای از فقها وکالت را نوعی ایقاع می‌دانند که تحقق مفهوم آن، نیازی به قبول ندارد و فقط در صورتی عقد است که نیابت از طریق ایجاب و قبول صورت گرفته باشد (نجفی، ۱۳۷۹: ۳۸۷/۲۷). گروهی از نویسندگان حقوقی نیز این دیدگاه را که وکالت، عمل حقوقی است که صرفاً به اراده موکل ایجاد می‌شود، در قانون مدنی، تأیید نمودند (کاتوزیان، ۱۳۷۶: ۱۲۶) و در توجیه این وضعیت، إذن را ذاتاً از قبول مستغنی اعلام نمودند به طوری که بر خلاف بسیاری از عقود- که در آن قبول همانند ایجاب، یکی از ارکان عقد و دارای جنبه تأسیسی، محسوب می‌شود- قبول وکیل در وکالت را دارای خصیصه تصویبی و آن را بدون وجود قبول، معتبر و مؤثر معرفی کردند (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۸: ۴۲۷/۵). به همین خاطر در مواردی که وکیل استعفاء می‌دهد، مادامی که معلوم است، موکل به إذن خود باقی است می‌تواند در آنچه وکالت داشته اقدام کند و قبل از آگاه شدن موکل از استعفاء به وظیفه وکالتی خود ادامه دهد مگر اینکه موکل نیز در این فاصله وکیل را عزل نموده باشد (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۸: ۴۲۷/۵ و کاتوزیان، ۱۳۷۶: ۲۰۱/۴) در این صورت اثر مستقیم وکالت، ایجاد إذن برای وکیل است به طوری که اختیاری به وکیل تفویض می‌شود (کاتوزیان، همان) و عزل وکیل به منزله رجوع یا عدول از إذن می‌باشد (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۷: ۲۷۳). رجوع، عمل حقوقی یک جانب‌های است که صرفاً قابلیت بی‌اثر نمودن عمل حقوقی یک جانبه مقدماتی (مانند رجوع مرد در طلاق رجعی) را دارد. عمل حقوقی که اگرچه در وقوع و تحقق آن در عالم اعتبار نمی‌توان تردید نمود اما به دلیل وقوع آن با اراده یک طرف، انعقادی که در عقود مورد توجه قرار می‌گیرد، واقع نگردیده است.

۲- ماهیت حقوقی عزل و استعفاء

علی‌رغم ابتلای روز مره جامعه، مخصوصاً مراجع قضایی به اموری مانند عزل و استعفاء نه تنها نویسندگان حقوقی در کتاب‌های حقوق مدنی از کنار تبیین ماهیت آنها گذشتند بلکه در کتاب‌هایی که در راستای ایقاعات، تألیف گردیده است نیز عزل و استعفاء، جایی ندارند. علاوه بر این، واژه استعفاء از حقوق عمومی اقتباس شده است. بر این اساس، مستخدم، از طریق استعفاء، تمایل و قصد خود را به ترک سازمانی که در آن خدمت می‌نماید، اعلام می‌دارد بدون اینکه عمل استعفاء به تنهایی برای خروج او از خدمت، کافی باشد. در این خصوص، تحقق استعفاء، منوط به موافقت سازمان مربوط می‌باشد (ابوالحمد، ۱۳۷۹: ۲۹۶) تعریف مذکور- که بیشتر ناظر بر مفاهیم حقوق عمومی است- دقیقاً در عقد وکالت- ک- از مفاهیم حقوق خصی محسوب می‌شود- قابل استفاده نمی‌باشد. زیرا استعفای وکیل به تنهایی و بدون نیاز به موافقت موکل، مؤثر واقع می‌شود. علاوه بر این، در برخی کتاب‌های فقهی، اصطلاح استعفاء به کار نرفته و در عوض، واژه عزل حتی در مواردی نیز که وکیل به اراده خود از پیمان وکالت خارج می‌شود، مورد استفاده واقع گردیده است و به این منظور از ترکیب «عزل نفس» استفاده شده و به جای هردو واژه مذکور، «رجوع» و «فسخ» بکار رفته است، چنانکه گفته شده است: «فلوکیل أن یعزل نفسه...و للموکل أن یعزله» (حلی، ۱۴۰۳: ۱۹۳/۲). بنابراین در اینکه عزل و استعفای وکیل خواه رجوع یا فسخ باشند، در زمره ایقاعات قرار دارند، نمی‌توان تردید نمود ولی آنچه نیاز به بررسی دارد آن است که این دو ایقاع، رجوع، محسوب می‌شوند یا فسخ؟

۲- مبانی نظری

هیچ موضوع علمی را به درستی نمی‌توان درک یا به دیگران منتقل نمود مگر اینکه اصول و قواعد آن به تناسب رسالت و موضوع آن علم با اصول عقلانی قابل

بکار رفته است: «فَإِذَا فَسَخَ الْوَكِيلُ وَ عَزَلَ نَفْسَهُ... و إِذَا فَسَخَهَا...» (حلبی غنیه، ۱۴۱۷: ۲۶۹) یعنی هرگاه وکیل عقد را فسخ کند و خود را عزل نماید... و هرگاه موکل، وکالت را فسخ نماید... و ماده ۱۸۶ قانون مدنی نیز برای بیان امکان بر هم زدن عقود جایز، فسخ را به کار برده است. لذا می‌توان ادعا نمود که استفاده از آن برای تبیین انحلال ارادی عقود جایز، از روی مجاز می‌باشد زیرا در این دسته از عقود، انعقاد به معنای واقعی واقع نمی‌شود تا نیاز به فسخ باشد. به همین دلیل هریک از طرفین هر وقت که بخواهد می‌تواند از پیمان خارج گردد.

۳- توکیل در عزل و استعفاء

درباره امکان توکیل در عزل و استعفاء وکیل می‌توان موضوع را از دیدگاه فقه، حقوق موضوعه و رویه عملی دادگاهها بررسی نمود:

۱-۳ دیدگاههای فقهی درباره توکیل در عزل

و استعفاء

درباره امکان توکیل در عزل و استعفاء وکیل در کتابهای فقهی، نظر صریحی داده نشده است. شاید دلیل این سکوت، فقدان فایده عملی برای این موضوع در نزد فقها بوده است با وجود این، نمی‌توان ادعا نمود که آنها در این مورد هیچ نظری ندارند بلکه تدقیق در منابع فقهی، نشان می‌دهد که معیارهایی برای امکان توکیل در عزل و استعفاء وکیل ارائه شده است:

۲-۳ اصل قابلیت توکیل و احصاء موارد آن

اگرچه همه فقها قبول دارند که اموری را که مباشرت شخص در انجام آن شرط باشد، نمی‌توان به وکالت انجام داد و در اموری که مباشرت شخص در انجام آن شرط نباشد، می‌توان به دیگری، وکالت داد، اما سؤالی که مطرح می‌شود این است که در صورتی که در قابلیت توکیل مورد خاصی، تردید ایجاد شود آیا اصلی وجود دارد که مورد قبول همه فقها باشد؟

در صورتی که عزل و استعفاء، رجوع باشد، مسئله‌ای که مطرح می‌شود این است که رجوع، قابلیت توکیل را دارد یا خیر؟ فقها و نویسندگان حقوقی، صریحاً در این خصوص اظهار نظری نداشته‌اند اما برخی فقها رجوع شوهر در طلاق رجعی را صریحاً از جمله اعمال غیر قابل توکیل معرفی نمودند با این حال به نظر می‌رسد عدم قابلیت توکیل رجوع در طلاق، امری، استثنائی باشد و رجوع، یکی از مصادیق کلی فسخ می‌باشد که از آن به فسخ به رجوع تعبیر می‌شود مانند رجوع از عقد هبه (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۶: ۲۸۰۴/۴) که اصولاً قابلیت توکیل به دیگری را دارد.

۲-۲ دیدگاه فسخ بودن عزل و استعفاء

بسیاری از فقها در این مورد که عزل وکیل خواه از جانب موکل یا از جانب وکیل صورت پذیرد، نوعی فسخ، محسوب می‌شود، تردیدی ندارند (طباطبایی، ۱۴۱۶: ۱۱/۲ و طوسی، ۱۳۵۱: ۳۶۷/۲). در این صورت، عزل و استعفاء، عمل حقوقی ایقاع و فسخ خواهد بود. فسخ را به معنای باطل کردن، نقض کردن، برهم زدن معامله (عمید، ۱۳۷۲: ۹۱۶) اما آنچه که باید مورد توجه قرار گیرد آن است که فسخ به معنی واقعی کلمه در مورد انحلال یک جانبه عمل حقوقی به کار می‌رود که منعقد شده باشد. انعقاد واقعی، زمانی اتفاق می‌افتد که اراده طرفین به گونه‌ای به هم پیوند و گره خورده باشد که صرفاً به اراده طرفین عقد (از طریق اقاله) یا در موارد استثنایی به اراده یک طرف (از طریق اختیارات قانونی) امکان انحلال آن، فراهم باشد. فسخ به این معنا فقط در عقود لازم مانند بیع، اجاره و...، موضوعیت پیدا می‌کند و به آن «فسخ به خیار» اطلاق می‌شود (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۶: ۲۸۰۴/۴) با این حال، کلمه فسخ در مواردی برای توصیف انحلال ارادی عقد جایز، نزد فقها بکار رفته است و به آن «فسخ به جواز» گفته می‌شود (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۶: ۲۸۰۴/۴). چنانکه یکی از فقها عزل از وکالت را در هر دو مورد، فسخ نامیده است که در معنای اخیر

که هر چیزی که مقصود از آن، حصول غرض باشد نه مباشرت در تحصیل آن، توکیل در آن جایز است. برخی فقهای متأخر، ضمن رد استدلال به اصل و روایت مذکور عقیده دارند که از یک سو، زمانی می‌توان به اصل عدم اشتراط مباشرت، استناد نمود که یک عمومی بر این صحت، وجود داشته باشد این در حالی است که چنین عمومی وجود ندارد. بنابراین، اصل بر عدم ترتب اثر، بر فعل دیگری است. از سوی دیگر، روایت مذکور در مقام بیان این است که عزل وکیل، زمانی مؤثر واقع می‌شود که به او اعلام شده باشد بدون اینکه عمومی - که مفید رفع شک باشد - از آن

استنباط شود (طباطبایی یزدی، ۱۴۲۰: ۶، ۲۰۱/۲۰۱)

در این صورت اگرچه از عزل و استعفاء در هیچ یک از دو گروه فوق نام برده نشده است، با این حال، دقت در تقسیم‌بندی فوق، حکایت از آن دارد که فقها در ابتداء، امور غیرقابل توکیل را ذکر نمودند و این امر نشان دهنده آن است که بقیه امور قابلیت توکیل دارند. علاوه بر این، چنانکه گفته شد، از آنجایی که برخی فقها از یک سو، استعفاء را از مصادیق عزل نفس می‌دانند (طوسی، ۱۳۵۱: ۲، ۳۶۷/۳۶۷) و از سوی دیگر، برخی عزل را خواه نسبت به دیگری و خواه نسبت به خود باشد از مصادیق فسخ می‌شمارند (طباطبایی ریاض، ۱۴۱۶: ۲، ۱۱/۲ و طوسی، ۱۳۵۱: ۲، ۳۶۷/۳۶۷) می‌توان بر آن بود که عزل و استعفای وکیل از جمله اموری است که می‌توان آن را به دیگری توکیل نمود.

در صورتی که عزل و استعفای وکیل از مقوله رجوع باشد، علی‌الاصول، مقید به مباشرت نبوده و امکان توکیل آن به دیگری منتفی نمی‌باشد مگر در موارد استثنایی و در صورتی که از زمره فسخ محسوب گردد چنانکه برخی درباره صیغه عزل، علاوه بر «عَزَلْتُ»، «فَسَخْتُ» را نیز به کار بردند (حلی، ۱۴۰۳: ۱۹۴) و علاوه بر اینکه مشمول اصل قابلیت امکان توکیل می‌شود، می‌توان آن را از جمله مواردی به حساب آورد که نزد فقها بر امکان توکیل در آن تصریح شده است.

ظاهراً میان فقها در این مورد اختلاف نظر وجود دارد. برخی فقها با صراحت بیشتری، ضمن تأسیس اصل و بیان برخی مصادیق آن، عقیده دارند که اصل بر آن است که وکالت در هر امری که مباشرت شخص در آن، شرط نباشد، جایز است و برای عدم صحت توکیل، باید دلیل، اقامه شود زیرا اصل اولی، عدم اشتراط مباشرت می‌باشد، هرچند آن عمل از آن شخص خواسته شده باشد. علاوه بر این، برخی روایات از جمله روایت مشهور «من وکل رجلاً علی امضاء امر...» بر عدم لزوم مباشرت، دلالت دارد. (نجفی، ۱۳۷۹: ۲۷، ۳۸۷/۳۸۷). بنابراین، بیع و توابع آن مانند قبض ثمن و تأدیه ثمن، اقاله و اثبات خیار، فسخ، حواله، رهن، ضمان، کفالت، شرکت، وکالت، ودیعه، عاریه، أخذ به شفعه، مضاربه، جعاله، مساقات، اجاره، قرض، صلح، وصیت، هبه، وقف، صدقه، فسخ، نکاح و توابع آن از قبیل صدق، فسخ بواسطه عیب، طلاق، خلع، مبارات، وصیت، ابراء، استیفاء قصاص، قبض دیات، اثبات حدود (ناس)، عقد سبق و رمایه (نجفی، ۱۳۷۹: ۲۷، ۳۸۲/۳۸۲).

۱-۲-۳ احصاء امور غیرقابل توکیل و قابل

توکیل

گروهی از فقها بدون اینکه اصلی را معرفی نمایند، اموری را که توکیل در آن جایز نیست، احصاء نمودند از آن جمله است: گواهی، ایمان، نذر، ایلاء، قسامه، لعان، قسمت میان زوجات، ظهار و جنایات، عبادات بدنی مانند نماز (ابن قدامه، بیته: ۲۰۵). ملاک و ضابطه‌ای که در این خصوص معرفی شده عبارت است از اینکه هر چیزی که در وقوع آن، مباشرت، شرط می‌باشد، قابل توکیل نیست. در مقابل از اموری را نام می‌برند که توکیل در آن جایز می‌باشد مانند خرید و فروش، حواله، رهن، ضمان، کفالت، شرکت، ودیعه، مضاربه، جعاله، مساقات، اجاره، قرض، صلح، وصیت، هبه، وقف، صدقه، فسخ، نکاح، طلاق، خلع، رجوع، مطالبه حقوق، اثبات حق، اقرار، حیات مباحات، شکار و... (ابن قدامه، بیته: ۲۰۳). ملاک و ضابطه این دسته از امور، آن است

۲-۲-۳ دیدگاه‌های حقوقی در مورد توکیل عزل و استعفاء

قانون مدنی نیز در خصوص امکان وکیل گرفتن برای عزل یا استعفای وکیل، موضع صریح و روشنی ندارد. از یک سو، ماده ۶۵۶ قانون مدنی به صورت عام، وکالت را عقدی تعریف می‌نماید که به موجب آن یک طرف، طرف دیگر را برای انجام امری، نایب خود قرار می‌دهد. در اینکه منظور از «امری» در ماده فوق چیست؟ میان نویسندگان حقوقی اختلاف نظر وجود دارد. در حالی که عده‌ای به استناد ماده ۶۶۲ آن قانون - وکالت را منحصر به اموری نموده‌اند که موکل بتواند آنرا شخصاً انجام دهد - مجرای وکالت را اعمال حقوقی مانند عقود و ایقاعات می‌دانند (کاتوزیان، ۱۳۷۶: ۱۵۲) برعکس، برخی دیگر، علاوه بر امور حقوقی مانند عقود و ایقاعات، وکالت را در امور مادی و جوارحی از قبیل قبض ثمن نیز جاری می‌نمایند (امامی، ۱۳۷۲: ۲/۲۱۸) به نظر می‌رسد با توجه به ماده ۶۶۲ قانون مدنی و سایر قوانین از جمله قوانین دادرسی مدنی و کیفری، اگر چه نظر اخیر، مرجح می‌باشد اما قدر متیقن هر دو دیدگاه، آن است که در اعمال حقوقی خواه عقد باشد یا ایقاع، اصل بر آن است که امکان توکیل وجود دارد (کاتوزیان، ۱۳۷۶: ۱۵۳ و امامی، ۱۳۷۲: ۲/۲۱۹) مگر در مواردی را که مباشرت شخص در انجام عمل لازم باشد. علاوه بر این، ماده ۱۹۸ قانون مدنی نیز اصل امکان توکیل اعمال حقوقی را پذیرفته است. از سوی دیگر، قانونگذار به حکم عام مواد ۶۵۶ و ۱۹۸ مذکور، اکتفا نکرد بلکه در برخی موارد به امکان توکیل تصریح نموده است مانند مواد ۶۷۲ و ۶۷۳ قانون مدنی درباره وکالت در توکیل، ۱۰۷۱ تا ۱۰۷۴ قانون فوق در خصوص وکالت در نکاح و ۱۱۱۹ همان قانون در مورد وکالت دادن به زوجه در طلاق و ماده ۱۱۳۸ درباره وکالت در اجرای صیغه طلاق.

سؤالی که مطرح می‌شود این است که چه ضرورتی موجب گردید که با وجود حکم عام ماده ۶۵۶ مذکور، قانونگذار در موارد فوق بر امکان توکیل تصریح نماید؟ در پاسخ به سؤال فوق می‌توان چنین استدلال نمود که

اولاً در خصوص وکالت دادن در انعقاد ازدواج و اجرای طلاق شاید تصریح قانون به دلیل آن باشد که در کتاب‌های فقهی برای زدودن تردید در امکان توکیل در شخصی‌ترین اعمال حقوقی با استناد به احادیث و سیره معصومین (ع) این موضوع به تفصیل مطرح و پذیرفته گردید. ثانیاً از آنجایی که در برخی نظام‌های حقوقی معاصر به بهانه شخصی بودن ازدواج، امکان وقوع آن از طریق نماینده، مورد پذیرش قرار نگرفته است (صفایی و امامی، ۱۳۸۸: ۵۳) و قانونگذار مدنی که در بخشی از مقررات حقوق خانواده از حقوق کشورهای اروپایی الهام گرفته است، موضع خود را بر پیروی از نظر فقها مورد تأکید قرار دهد.

مضافاً بر این از یک طرف، ماده ۶۷۸ قانون مدنی، عزل موکل و استعفای وکیل را دو طریق ارتفاع وکالت ذکر نموده است. از طرف دیگر، مواد ۶۷۹ و ۶۸۱ قانون مدنی به گونه‌ای انشاء گردیده است که گویی عزل و استعفاء از جمله اموری است که مباشرت شخص در اعمال آنها شرط است، چنانکه قسمت اول ماده ۶۷۹ مذکور، مقرر نمود: «موکل می‌تواند هر وقت بخواهد وکیل را عزل کند ...» و در ماده ۶۸۱ قانون فوق آمده است: «بعد از اینکه وکیل استعفا داد ...»

۴- معیار تشخیص توکیل در عزل و استعفاء

یکی از مسائلی که بررسی آن اهمیت دارد این است که توکیل در عزل و استعفای وکیل را چگونه می‌توان تشخیص داد؟

۴-۱ توکیل صریح در عزل و استعفاء

موکل می‌تواند به صورت صریح در خصوص توکیل در عزل اعلام نظر نموده باشد در این صورت او ممکن است وکیل اول یا دیگری را برای عزل وکیل دوم وکیل گرداند. وکیل نیز می‌تواند دیگری را برای عزل خود از وکالت، وکیل قرار دهد. برخی فقها عقیده دارند که وکیل نمی‌تواند در آنچه وکالت دارد... به دیگری وکالت دهد مگر اینکه موکل، اذن دهد (صافی، ۱۴۲۰: ۱۴۲۰)

اول و دوم ممکن است به صورت عرضی یا به صورت طولی باشد؛

۱-۲-۱-۲-۴ وکالت طولی وکیل اول با وکیل

دوم

در صورتی که وکالت در توکیل به گونه‌ای باشد که وکیل دوم، وکیل وکیل اول باشد نه وکیل موکل اصلی؛ از آنجایی که وکالت وکیل اول در رابطه میان موکل اصلی و وکیل دوم به قوت خود باقی است، وکیل اول به عنوان موکل دوم، حق عزل وکیل دوم را دارد. (روحانی، ۱۴۱۸: ۲۵۴) با این حال از چون کلیه اعمال وکیل دوم نسبت به موکل اصلی، مؤثر واقع می‌شود، حق او نسبت به عزل وکیل دوم باقی می‌ماند (شربینی، ۱۴۲۴: ۳۰۷/۲). برخی آراء صادره از دادگاهها از جمله دادنامه شماره‌های ۱۴۴۶ و ۱۳۸۴/۱۰/۱۱-۱۴۴۷ صادره از شعبه ۲۵ دادگاه تجدید نظر استان تهران نیز تا حدودی، مؤید این موضوع می‌باشد: «... ثالثاً آقای ابراهیم {وکیل اول} که با اختیار توکیل، اختیارات حاصله از وکالت نامه شماره ۱۵۰۸ مورخ ۷۳/۱۲/۹ را به خواننده بدوی آقای کامران {وکیل دوم} واگذار نموده است می‌تواند عزل وکیل را درخواست نماید.

۱-۲-۱-۲-۲ وکالت عرضی وکیل اول با وکیل دوم

هرگاه وکالت در توکیل به این نحو باشد که وکیل اول، وکیل دوم را به عنوان وکیل موکل اصلی، تعیین می‌نماید نه به عنوان وکیل خود، در این صورت وکیل اول و دوم به صورت عرضی عهده دار وکالت می‌باشند. بنابراین با اینکه موکل، حق عزل وکیل اول و دوم را دارد، وکیل دوم نمی‌تواند وکیل دوم را عزل نماید (روحانی، ۱۴۱۸: ۲۵۴).

۱-۲-۱-۳ وکالت مطلق در توکیل

در صورتی که موکل در بیان تعیین نوع وکالت به صورت صریح، مشخص نکرده باشد که وکیل دوم،

در این صورت می‌توان گفت وکیلی که به اذن موکل دیگری را برای انجام امری، وکیل کرده باشد، حق عزل او را ندارد مگر اینکه صریحاً یا به صورت، ضمنی برای انجام آن مأذون باشد.

۲-۴ توکیل ضمنی در عزل و استعفاء

با اینکه فقها در مورد توکیل عزل به صورت ضمنی، اشاراتی ولو مختصر دارند، در خصوص توکیل در عزل نفس یا همان استعفاء، موضوع را به سکوت برگزار نمودند با توجه به برخی تفاوت‌ها میان نحوه توکیل ضمنی در عزل و توکیل ضمنی در استعفای وکیل، ذیلاً به طور جداگانه به هر کدام پرداخته می‌شود:

۱-۲-۴-۱ توکیل ضمنی در عزل

مسئله‌ای که مطرح می‌شود آن است که هرگاه وکیل اجازه داشته باشد برای امری که برای انجام آن وکیل شده است، وکیل دیگری بگیرد، آیا می‌تواند او را عزل نماید؟ در پاسخ به این سؤال، ابتدا باید وضعیت‌های مختلف توکیل به غیر را بررسی نمود:

۱-۲-۱-۱ حذف وکیل اول پس از توکیل به

دیگری

در صورتی که توکیل به غیر به نحوی باشد که وکیل اول با تعیین وکیل دوم، از رابطه وکالت، حذف و تمام اختیارات ناشی از آن را از طریق تفویض وکالت به او انتقال دهد، از آنجایی که دیگر نمی‌توان وکیل اول را به عنوان وکیل موکل، محسوب نمود، لذا وکیل اول دیگر، وکالتی در عزل وکیل دوم ندارد (شربینی، ۳۰۷/۲).

۱-۲-۱-۲ بقای وکیل اول پس از توکیل به

دیگری

در صورتی که با انتخاب وکیل دوم، وکالت وکیل اول نیز همچنان در عرصه باقی باشد در این رابطه وکیل

ماده ۶۸۰ قانون مدنی به گونه‌ای است که عمل حقوقی استعفاء (یا همان عزل نفس) لزوماً باید مقید به مباشرت وکیل انجام شود ولی چنین استنباطی از ترکیب عزل نفس و لحن ماده مذکور را باید ناظر به موارد غالب دانست. بنابراین همانگونه که توكيل صريح در استعفاء با عمومات فقهی و مبانی پذیرفته شده در قانون مدنی مغایرتی ندارد بلکه امکان توكيل ضمنی در این مورد اگرچه عملاً کاربردی ندارد اما خیلی دور از ذهن نمی‌نماید. مثلاً هرگاه موکل، شخص دیگری را برای انجام امری - که قانوناً فقط تا دو نفر وکیل حق مداخله در آن را دارند - با حق توكيل، وکیل خود قرار دهد و وکیل اول نیز به دیگری برای انجام آن با حق توكيل به دیگری، وکالت دهد در این صورت به نظر می‌رسد وکیل اول به طور ضمنی عزل خود (یعنی استعفاء) را به وکیل دوم توكيل نموده است. در صورتی که وکیل دوم نیز با استفاده از حق توكيل، وکیل سوم را تعیین نماید، در این صورت می‌توان وکیل اول را مستعفی دانست.

نتیجه‌گیری

از آنچه در این مقاله ذکر گردید این نتیجه به دست می‌آید:

در فقه و قانون مدنی درباره قلمرو اعمال حقوقی قابل توكيل، مخصوصاً عزل و استعفاء وکیل، دیدگاه کاملاً روشنی مطرح نشده است. لذا قابلیت توكيل عزل و استعفاء به چند روش، قابل بررسی است: چنانکه برخی، اصل قابلیت توكيل اعمال حقوقی را مطرح نمودند مگر در مواردی به دلیل لزوم انجام آن به مباشرت، از قاعده کلی، استثنا شده باشد. برعکس، عده‌ای با انکار وجود اصل قابلیت توكيل در اعمال حقوقی، اصل را بر عدم قابلیت توكيل اعمال فوق نهاده و امکان توكيل را نیازمند دلیل دانستند که موارد آن باید احصاء گردد. عزل و استعفاء وکیل در هیچ یک از دو دسته مذکور و استثنای آنها دیده نشده است. راه دیگر آن است با تعیین ماهیت حقوقی، عزل و استعفاء، امکان توكيل

وکیل خودش یا وکیل وکیل اول باشد، بلکه به صورت مطلق به دیگری وکالت در تعیین وکیل دیگر داده باشد، در این صورت برخی فقها به طور مطلق عقیده دارند که در این صورت وکیل اول نمی‌تواند وکیل دوم را عزل نماید (حلی، ۱۴۲۲: ۳۱۱/۵ و موسوی، بی‌تا: ۴۴؛ روحانی، ۱۴۱۸: ۲۵۴). اما برخی دیگر، عقیده دارند که در این صورت، وکیل دوم، وکیل وکیل اول محسوب می‌شود (حلی، ۱۴۲۲: ۳۱۱/۵) و باید رابطه وکالت میان وکیل اول و وکیل دوم را باقی فرض نمود و بنابراین می‌توان وکالت وکیل اول را همراه وکیل دوم استصحاب نمود و موکل نیز حق عزل هر دو را دارد (شربینی، ۱۴۲۴: ۳۰۷/۲). در این صورت، وکیل اول، اصولاً حق عزل وکیل دوم به وکالت از موکل اصلی را ندارد مگر اینکه بر حسب قرائن و عرف، عزل وکیل دوم، داخل در اختیارات او باشد (طباطبایی یزدی، ۱۴۲۰: ۲۱۵/۶). اداره کل حقوقی قوه قضائیه نیز در پاسخ به این سؤال که در مورد وکالتنامه‌هایی که با حق توكيل به غیر در دفتر اسناد رسمی تنظیم می‌شود، چنانچه موکل، حق عزل وکیل را به وکیل منتخب خود نداده باشد آیا داشتن حق توكيل به غیر کافی برای عزل و برکناری وکیل دوم خواهد بود یا خیر؟ در نظریه شماره ۷/۲۳۷۲ مورخ ۱۳۷۲/۱۲/۱۱ اعلام نمود: «با توجه به مواد ۶۶۳ و ۶۶۷ قانون مدنی، به لحاظ اینکه وکیل نباید از آنچه که موکل بالصراحه به او اختیار داده یا بر حسب قرائن و عرف داخل در اختیار او است، تجاوز نماید و حق ندارد، عملی را که از حدود وکالت او خارج است، انجام دهد. لذا چنانچه وکیل او ... فاقد حق عزل وکیل منتخب باشد، حق عزل وکیل انتخابی را ندارد ...». مفهوم مخالف عبارت اخیر آن است که چنانچه وکیل در توكيل، به طور صریح یا ضمنی، دارای حق عزل وکیل منتخب باشد، حق عزل او را دارد.

۲-۲-۴ توكيل ضمنی در استعفاء

چنانکه قبلاً گفته شد، برخی فقها استعفاء وکیل را «عزل نفس» می‌دانند (طوسی، ۱۳۵۱: ۳۶۷/۲) و لحن

ملاحظات اخلاقی

ملاحظات اخلاقی در خصوص نگارش مقاله و امانت‌داری در ارجاعات رعایت گردید.

تقدیر و تشکر

از همه عزیزانی که در به سامان رسیدن این تحقیق ما را یاری رساندند تشکر می‌کنیم.

سهم نویسندگان

نگارش و تألیف این مقاله مشترکاً توسط تمامی نویسندگان صورت گرفته است.

تضاد منافع

در این تحقیق تضاد منافی وجود ندارد.

آن‌ها بررسی شود. در این خصوص عده‌ای، عزل و استعفاء را به لحاظ ماهیت، نوعی فسخ معرفی نمودند و از آنجایی که فسخ از نظر فقها قابل توکیل به دیگری می‌باشد، عزل و استعفاء را نیز توکیل پذیر تلقی نمودند. اما از آنجایی که فسخ به معنای دقیق کلمه صرفاً در عقود لازم مصداق پیدا می‌نماید پذیرش آن در عقود جایز از جمله وکالت و به تبع آن، قابلیت توکیل آن را از ای جهت مورد تردید قرار دادند با این حال، گروهی نیز ماهیت دو عمل حقوقی فوق را رجوع، تلقی کردند و عزل و استعفاء را رجوع از اذن دانستند و در رجوع، اصل را بر توکیل پذیری قرار دادند. از مجموع مطالب فوق به دست می‌آید که عزل و استعفاء از قابلیت توکیل برخوردار می‌باشند اگرچه در عمل چنین امری، کمتر اتفاق

می‌افتد. با این حال، کسی که وکیل در توکیل باشد، حق عزل وکیل توکیلی را ندارد مگر اینکه در این مورد نیز وکالت او ثابت شود.

منابع

- ابن قدامه، موفق الدین ابی محمد عبد الله بن احمد. (۱۲۹۹). *المغنی* (جلد پنجم). بیروت: دارالفکر.
- ابوالحمد، عبدالحمید. (۱۳۷۹). *حقوق اداری ایران*. تهران: توس.
- اردبیلی، احمد بن محمد. (۱۴۲۷). *مجمع الفائده و البرهان* (جلد هفتم). قم: موسسه النشر الاسلامی.
- امامی، سید حسن. (۱۳۷۳). *حقوق مدنی* (جلد دوم). تهران: کتابفروشی اسلامیة.
- انصاری، مسعود و طاهری، محمد علی. (۱۳۸۸). *دانشنامه حقوق خصوصی* (جلد دوم). تهران: انتشارات جنگل، جاودانه.
- حلبی، ابن زهره؛ حمزه بن علی حسینی. (۱۳۷۵). *غنیة النزوع الی علمی الاصول و الفروع*. قم: موسسه امام صادق(ع).
- حلبی، حسن بن منصور بن یوسف بن المطهر الاسدی. (۱۴۲۲). *تحریر الأحکام* (جلد پنجم). قم: مؤسسه امام صادق(ع).
- حلبی، حسن بن منصور بن یوسف بن المطهر الاسدی. (۱۴۱۸). *قواعد الاحکام* (جلد دوم). قم: مؤسسه النشر الإسلامی.
- حلبی، حسن بن منصور بن یوسف بن المطهر الاسدی. (جلد اول). قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- حلبی، حسن بن منصور بن یوسف بن المطهر الاسدی. (۱۴۱۴). *تذکره الفقهاء* (جلد پنجم). قم: موسسه آل البيت.
- حلبی، ابوالقاسم نجم الدین جعفر بن الحسن. (۱۴۰۳). *شرايع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام* (جلد دوم). بیروت: دار الاضواء.
- حلبی، ابی طالب محمد بن الحسن بن یوسف بن المطهر الاسدی. (۱۳۸۸). *ایضاح الفوائد فی شرح القواعد* (جلد دوم). قم: المطبعة العلمیه.
- جعفری لنگرودی، محمد جعفر. (۱۳۸۸). *الفارق* (جلد پنجم). تهران: کتابخانه گنج دانش.
- جعفری لنگرودی، محمد جعفر. (۱۳۷۴). *المدونه*. تهران: کتابخانه گنج دانش.
- جعفری لنگرودی، محمد جعفر. (۱۳۷۲). *ترمینولوژی حقوق*. تهران: کتابخانه گنج دانش.
- جعفری لنگرودی، محمد جعفر. (۱۳۸۶). *مبسوط در ترمینولوژی* (جلد چهارم). تهران: کتابخانه گنج دانش.
- جعفری لنگرودی، محمد جعفر. (۱۳۸۶). *مبسوط در ترمینولوژی* (جلد پنجم). تهران: کتابخانه گنج دانش.
- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۳). *لغتنامه* (جلد اول). تهران: موسسه چاپ و انتشارات دانشگاه تهران.
- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۳). *لغتنامه* (جلد دوم). تهران: موسسه چاپ و انتشارات دانشگاه تهران.
- روحانی، سید محمد. (۱۴۱۸). *المسائل المنتخبه*. تهران: مکتب ایمان.
- صافی گلپایگانی، لطف الله. (۱۴۲۰). *هدایه العباد* (جلد دوم). تهران: سپهر.
- صفایی، سید حسین و امامی، اسد الله. (۱۳۸۸). *مختصر حقوق خانواده*. تهران: بنیاد حقوقی میزان.
- صدر، سید محمد باقر. (۱۴۱۷). *اقتصادنا*. قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
- کاتوزیان، ناصر. (۱۳۷۶). *حقوق مدنی عقود معین* (جلد چهارم). تهران: شرکت انتشار با همکاری بهمن برنا.
- شربینی، شمس الدین محمد بن الخطیب. (۱۴۲۴). *معنی المحتاج الی معرفه الفاظ المنهاج* (جلد دوم). بیروت: دارالفکر.
- عاملی، محمد بن جمال الدین المکی (شهید اول). (۱۴۱۳). *اللمعه الدمشقیه*. قم: دارالفکر.
- عاملی، زین الدین بن نور الدین الجعبی (شهید ثانی). (۱۴۲۲). *حاشیه شرايع الاسلام*. قم: انتشارات دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم.
- عاملی، زین الدین بن نور الدین الجعبی (شهید ثانی). (۱۳۰۸). *روضه البهیة فی شرح العمه الدمشقیه* (جلد دوم). تبریز: به خط عبدالرحیم.
- عمید، حسن. (۱۳۹۲). *فرهنگ فارس*. تهران: امیر کبیر.

- طباطبایی یزدی، سید محمد کاظم. (۱۴۱۵). *العروه الوثقی* (جلد ششم). قم: مؤسسه النشر الإسلامی.
- طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن. (۱۳۷۸). *مبسوط فی الفقه الامامیه*. تهران: المكتبه المرتضویه لاحیاء الآثار الجعفریه.
- طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن. (۱۳۵۱). *مبسوط فی الفقه الامامیه* (جلد اول). تهران: حیدریه.
- معین، محمد. (۱۳۷۸). *فرهنگ معین* (جلد اول). تهران: امیرکبیر.
- موسوی، سید روح الله. (۱۳۸۵). *تحریر الوسیله* (ترجمه موسوی همدانی، سید محمد باقر) (جلد سوم). قم: دارالعلم.
- نجفی، محمد حسن. (۱۳۷۹). *جواهر الکلام* (جلد بیست و هفتم). تهران: دار الکتب الاسلامیه.





Possibility of Appointing an Agent to Dethrone and Resignation of Agent

Ahmad Esfand Yari^{1*}

*1. PhD, Faculty Member, Department of Private Law, Sari Branch, Islamic Azad University, Sari, Iran.

ARTICLE INFORMATION:

Article Type: *Original Research*

Pages: 71-82

Article history:

Received: 21 Apr 2020

Edition: 6 Jun 2020

Accepted: 15 Jun 2020

Published online: 21 Jun 2020

Keywords:

Dismissal, resignation, delegation.

Corresponding Author:

Ahmad Esfand Yari

Address:

Iran, Sari, Islamic Azad University.

Orchid Code:

0000-0003-2555-2293

Tel:

0000000000

Email:

esfandiari_ahmad@yahoo.com

ABSTRACT

Background and Aim: One of the legal actions that the client can take is to dismiss the lawyer and in return, the lawyer can also resign. However, delegating power of attorney to another for the dismissal of a lawyer by the client or the resignation of a lawyer in jurisprudence and civil law is ambiguous.

Materials and Methods: This research is of theoretical type and the research method is descriptive-analytical and the method of data collection is library and has been done by referring to documents, books and articles.

Ethical Considerations: In order to organize this research, while observing the authenticity of the texts, honesty and fidelity have been observed.

Findings: Some jurists, without being exposed to the possibility of power of attorney in dismissal or resignation of the lawyer, terminated the nature of dismissal and others introduced it as revocation of permission, and another group, while announcing the principle of power of attorney, termination and revocation in principle. They considered matters to be delegated.

Conclusion: Although the possibility of explicit agreement in the power of attorney for dismissal can be deduced from the jurisprudential and doctrinal perspectives based on civil law, giving permission to appoint a lawyer to another does not require a power of attorney in dismissal and resignation of the lawyer. The power of attorney contract inferred it.

Cite this article as:

Esfand Yari A. Possibility of Appointing an Agent to Dethrone and Resignation of Agent. 2020; 2(2): 0-00.